



# پیروزی دونالد ترامپ؛ تداوم یا تغییر در سیاست خارجی آمریکا

مهدی شاپوری\*

## اشاره:

با توجه به شرایط کلی جهانی و مسائل پیش روی آمریکا در داخل و خارج و همچنین موقعیت آمریکا در نظام بین‌الملل، به نظر می‌رسد سیاست خارجی دونالد ترامپ، چهل و پنجمین رئیس جمهور منتخب آمریکا، ترکیبی از تداوم وضعیت موجود و احتمالاً تغییراتی در برخی حوزه‌ها باشد؛ که در این میان، غلبه با تداوم وضع موجود خواهد بود و تغییراتی که ممکن است صورت بگیرد، برخلاف بسیاری از انتظارات و تحلیل‌ها، جدی و اساسی نخواهد بود. بنابراین، انتظار می‌رود سیاست خارجی آمریکا در سطح استراتژی، با تحول قابل توجهی همراه نباشد و روند موجود پیگیری شود و اگر قرار باشد تحولی رخ دهد، به احتمال زیاد در سطح تاکتیکی و آن هم در عمل به صورت محافظه کارانه خواهد بود.

## مقدمه

دونالد ترامپ رئیس جمهور منتخب آمریکا نه تنها از جنبه شخصی ویژگی‌های منحصر به فردی دارد، بلکه از لحاظ سیاسی نیز تا حدود بسیار زیادی، خاص است. وی هیچ‌گونه سابقه فعالیت حکومتی و دولتی در شناسنامه کاری خود ندارد و به رغم اینکه نامزد حزب جمهوری خواه در انتخابات بود، اما هم مواضع و هم اقدامات وی در دوران کمپین‌های درون حزبی و همچنین بعد از انتخاب شدن به عنوان نامزد نهایی جمهوری خواهان تا روز انتخابات ریاست جمهوری، در بسیاری از موارد مخالف دستور کار و دیسیپلین حزب جمهوری خواه بوده و کم نبودند افراد مشهوری در این حزب که رسماً به مخالفت با وی برخاستند

و حتی بعضی از آن‌ها به سمت نامزد حزب رقیب‌شان تمایل نشان دادند. ترامپ خود را ضد تشکیلات سیاسی آمریکا، که بخش عمده‌ای از مردم این کشور اعتماد چندانی به آن ندارند، نشان داده است و طبعی است که بررسی و پیش‌بینی رویکرد سیاست خارجی چنین فردی که هیچ سابقه‌ای در سیاست ندارد و سخنان و شعارهایش نیز فراتر از چارچوب‌های سیاسی شناخته شده در سیاست آمریکا است، کار بسیار دشواری است. هنری کیسینجر، سیاستمدار و نظریه پرداز معروف آمریکایی، در این راستا عنوان کرده است: «هیچ کس چیز زیادی درباره سیاست خارجی ترامپ نمی‌داند و در نتیجه همگان مدتی را به مطالعه این پدیده خواهند گذراند».

با وجود این، به نظر می‌رسد بخشی از هیاهوهای موجود در مورد احتمال ایجاد تغییر و تحولات شگرف و انقلابی در سیاست خارجی آمریکا، ناشی از فضای منتهی به انتخابات ریاست جمهوری این کشور و بحث‌ها و شعارهای جنجالی و تابوشکنانه‌ای که در این انتخابات مطرح شد و البته تبلیغات غول‌های رسانه‌ای وابسته به تشکیلات سیاسی آمریکا، که شعارهای ترامپ در مورد مسائل داخلی را به شدت بر ضد منافع خود ارزیابی می‌کنند، بوده است.



اینها برای مهار ترامپ در داخل و کشاندن وی به درون مدار تشکیلات سیاسی و رویه‌های نظم سیاسی موجود، سعی می‌کنند در خارج ترامپ‌هراسی کنند و فشار خارج را نیز بر فشارهای داخلی موجود بر ترامپ بیفزایند، تا وی را جامعه‌پذیر یا به تعبیر بهتری «سیستم‌پذیر» کنند. البته در یک سیستم سیاسی مهم و کلیدی، که تحولات آن بر کل جهان تأثیر می‌گذارد و هرگونه اقدام انقلابی در سیاست‌های آن می‌تواند ابعاد و پیامدهای جهانی در پی داشته باشد، این اقدام نوعی احتیاط و دوراندیشی است و الزاماً هم چیز بدی نیست. در مجموع اینکه ترامپ واقعاً بخواهد یا بتواند همه آنچه را که در کارزار انتخاباتی خود مطرح کرده است، اجرا کند، بسیار دور از انتظار است؛ چون اجرای آن شعارهای بزرگ، به معنای تحولی بنیادین و انقلابی در درون آمریکا و نظام بین‌الملل است و هزینه‌های آن بسیار فراگیر و گسترده خواهد بود.

در چنین شرایطی، به نظر می‌رسد نباید انتظار هیچ‌گونه حرکت تند و انقلابی در سیاست خارجی و حتی سیاست داخلی آمریکا را در دوران ترامپ داشت و این نیز عمدتاً ناشی از وضعیت و پویای‌های جهانی و نظام بین‌الملل و همچنین شرایط داخلی و خارجی ایالات متحده است. بنابراین، زمانی که ترامپ ریاست جمهوری را تحویل بگیرد و به عنوان عالی‌ترین مقام مسئول پیگیری منافع و امنیت ملی آمریکا کار خود را شروع کند، دیگر خبری از چموشی‌های دوران تبلیغات انتخاباتی نخواهد بود. به‌ویژه با توجه به اینکه وی فردی تاجرپیشه بوده و عمر کاری و حرفه‌ای خود را با هزینه - فایده کردن گزینه‌ها و تصمیمات سپری کرده است، بعید است دست به ریسک‌هایی بزند که پایان و نتیجه آن روشن نیست و ممکن است با شکست‌های بزرگی همراه باشد.

### ترامپ و اولویت تغییر

با وجود اینکه بر اساس نظرسنجی‌های دو سال اخیر، اکثریت جامعه آمریکا برخلاف خارجی‌ها نظر مثبتی نسبت به موفقیت سیاست خارجی کشورشان نداشته و اقدامات دولت اوباما را در برخورد با مسائلی همچون تروریسم ناکافی دانسته و حتی درباره توافقی هسته‌ای با جمهوری اسلامی ایران نظر مساعدی نداشته‌اند، اما به نظر می‌رسد اولویت تغییر برای ترامپ، سیاست خارجی نیست؛ چون طیف مهمی که در رأی آوری وی سرنوشت‌ساز بودند، به‌رغم اینکه نسبت به سیاست خارجی اوباما ناخشنود هستند، اما عمدتاً به خاطر شعارهای

مطرح‌شده مرتبط با مسائل داخلی از سوی دونالد ترامپ، جذب کارزار او شدند و قاطعانه پای او ایستادند تا وی بتواند راه پر فراز و نشیب پیروزی در فرآیند سیاسی بسیار پیچیده نامزدی یکی از دو حزب بزرگ آمریکا را در انتخابات ریاست جمهوری طی کند. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان مسائل داخلی و به‌ویژه انتخاباتی آمریکا، بخش قابل توجهی از هواداران ترامپ کسانی هستند که فکر می‌کنند به دلایل مختلف به حاشیه رانده شده‌اند؛ در قدرت شریک نیستند؛ در تخصیص منابع عدالت رعایت نمی‌شود و حق آن‌ها داده نمی‌شود؛ به آن‌ها احترام گذاشته نمی‌شود و صدای آن‌ها در هیچ جایی شنیده نمی‌شود؛ یا برخی از تحولات مانند جهانی‌شدن، افزایش مهاجران و... به شدت علیه آن‌هاست و چنین موج‌هایی می‌تواند آن‌ها را برای همیشه به حاشیه براند.

این‌گونه برداشت‌ها در حالی است که بخشی از آن‌ها خودشان را صاحبان اصلی آمریکای می‌دانند و معتقدند که رویای آمریکایی با ورود انبوه مهاجران و جهانی‌شدن، به‌ویژه در بحث تجارت آزاد، در حال زوال است و بیشتر از هر زمانی از دسترس دورتر شده است. در چنین شرایطی است که ترامپ وعده داده است «شغل، درآمد و امنیت کارگران آمریکایی همیشه اولویت اول من خواهد بود». بنابراین، به نظر می‌رسد اولویت اصلی دولت ترامپ، مسائل داخلی آمریکا باشد؛ هرچند به دلیل درهم‌تنیدگی‌ها و پیوندهای گسترده در عصر جهانی‌شدن و نیز جایگاه و نقش اساسی آمریکا در نظام بین‌الملل و مسائل جهانی، هر تغییر و تحولی در درون



## تداوم یا تغییر در سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ

ترامپ گفته است که «آمریکا از جهان محافظت کرد و جنگ سرد را برد، اما سیاست خارجی ما بعد از جنگ سرد، کم فروغ بوده است؛ چون [بعد از جنگ سرد] حماقت و تکبر جایگزین منطق شد و فاجعه پشت فاجعه آفرید». وی یکی از نمودهای این سیاست خارجی را «فجایع منطقه خاورمیانه» ذکر کرده است، که از نظر او، شروع آن به «این ایده خطرناک برمی گردد که آمریکا می تواند دموکراسی هایی به سبک دموکراسی های غربی در کشورهایی ایجاد کند که هیچ تجربه و علاقه ای در تبدیل شدن به یک دموکراسی غربی را ندارند». ترامپ در سخنرانی ۲۷ آوریل ۲۰۱۶ خود، که به مباحث سیاست خارجی اختصاص داشت، گفت که «سیاست خارجی ما کاملاً فاجعه بار است. هیچ چشم اندازی ندارد. هیچ هدفی ندارد. هیچ گونه خطوط راهنمایی ندارد. هیچ استراتژی ندارد». او بلافاصله به پنج ضعف کلیدی سیاست خارجی آمریکا پرداخته است. از نظر وی، ضعف اول این است که آمریکا در حال بازسازی دیگران به هزینه تضعیف خودش بوده است و این باید پایان یابد. در این مورد، ترامپ از ملت سازی و کمک کردن به کشورهای دیگر در راستای توسعه و رشد و ادغام در اقتصاد جهانی توسط دولت های قبلی آمریکا انتقاد کرده است. مسئله دوم این است که متحدان آمریکا سهم خودشان را نمی پردازند؛ مانند اعضای ناتو، که تنها ۴ کشور از ۲۸ کشور عضو در کنار آمریکا به تعهد خود در زمینه صرف ۲ درصد از تولید ناخالص داخلی خویش در امور دفاعی پایبند بوده اند.

ترامپ تأکید دارد که از این به بعد متحدان آمریکا باید در زمینه های مالی، سیاسی و انسانی هزینه کنند و در صورتی که در این مورد اقدامی انجام ندهند، آمریکا باید آماده باشد آن ها را در دفاع از خودشان تنها بگذارد و هیچ انتخاب دیگری نیز وجود ندارد. نکته سوم این است که دوستان آمریکا مردد شده اند. او علت این امر را اقدامات اوباما عنوان کرده است و گفته: «رئیس جمهوری داریم که دوستان مان را دوست ندارد و در برابر دشمنان مان تعظیم می کند». برای نمونه، وی در این مورد به عقب نشینی اوباما از طرح های دفاع موشکی در لهستان و جمهوری چک و رابطه بد او با اسرائیل اشاره کرده است. از نظر ترامپ ضعف چهارم سیاست خارجی آمریکا این است که رقبای آمریکا دیگر به این کشور احترام نمی گذارند و آن را جدی نمی گیرند. رفتار عربستان مبنی بر رعایت نکردن تشریفات استقبال از اوباما در هنگام ورود وی به این کشور (عدم استقبال

آمریکا نیز ممکن است برای کل جهان پیامدهای جدی در بر داشته باشد. برای نمونه، سرمایه گذاری بیشتر بر روی اکتشاف و استخراج نفت در داخل آمریکا، آن گونه که ترامپ وعده داده است، می تواند پیامدهای برجسته ای بر اقتصاد جهانی به ویژه اقتصادهای وابسته به درآمدهای نفتی داشته باشد. البته برخی از شعارهای ترامپ مانند کاهش هزینه های سیاست خارجی و نظامی آمریکا در جهان، مقابله با مهاجران و مهاجرت و حمایت گرایی یا پروتکشنیزم<sup>۱</sup> اقتصادی، که در چارچوب رویکرد مرکانتلیسم و ناسیونالیسم اقتصادی قرار می گیرد، هم با مسائل داخلی و هم با سیاست خارجی آمریکا در پیوند هستند و رسیدگی به آن ها به عنوان مسائلی که بر اقتصاد آمریکا تأثیر می گذارند، بدون تردید خارج و کل جهان را درگیر آن خواهد کرد.

اگر از این منظر نگاه کنیم، تفکیک میان سیاست داخلی و خارجی در نگاه به آمریکا دیگر امکان پذیر نیست (اساساً برخلاف نظر رئالیست ها، در زمانه کنونی تلاش برای تفکیک سیاست خارجی از سیاست داخلی نه تنها کارساز نیست و صرفاً نوعی ساده سازی است، بلکه ممکن است گمراه کننده هم باشد) و اگر قرار باشد تغییری ایجاد شود به ناچار هم سیاست داخلی و هم سیاست خارجی این کشور را درگیر خواهد کرد. بنابراین، به رغم اینکه اولویت و مسئله اصلی دولت ترامپ، داخل آمریکاست، اما هر اقدامی در راستای مسائل داخلی این کشور، می تواند پیامدهای جهانی در پی داشته باشد.

1. protectionism

مقامات ارشد سعودی از اواما در فرودگاه جده)، ناتوانی اواما در کسب میزبانی بازی‌های المپیک به‌رغم سفرش به دانمارک برای این کار و قرار گرفتن آمریکا در جایگاه چهارم در این رابطه، اقدامات کره شمالی و همچنین رفتارهای چین نسبت به آمریکا از جمله نمونه‌هایی است که ترامپ از آن‌ها به‌عنوان نشانه‌های بی‌احترامی به آمریکا یاد کرده است. فقدان فهم روشن از سیاست خارجی آمریکا و عدم انسجام آن بعد از جنگ سرد، پنجمین ضعف سیاست خارجی آمریکا از نظر دونالد ترامپ است. وی وعده داده است که رهیافت سیاست خارجی وی مبتنی بر «هدف، استراتژی و صلح به‌جای شانس عمل کردن، ایدئولوژی و هرج‌ومرج» خواهد بود و به این مسائل و مشکلات رسیدگی خواهد کرد.

ترامپ قول داده است که ملت‌سازی را کنار خواهد گذاشت و به‌دنبال ارتقاء ثبات در جهان خواهد بود؛ طرحی برای برخورد با اسلام‌رادیکال ارائه خواهد کرد؛ اقتصاد آمریکا و توانایی‌های نظامی آن را بازسازی و البته در این راستا، عقلانی هزینه می‌کند؛ منافع آمریکا در اولویت سیاست خارجی وی خواهد بود و جهان را از دریچه منافع آمریکایی‌ها خواهد دید؛ به تنش‌ها با روسیه پایان می‌دهد؛ روابط با چین را تثبیت می‌کند؛ با این دو کشور بر اساس منافع مشترک همکاری خواهد کرد؛ برای شرکت‌های آمریکایی که با هدف سرمایه‌گذاری در خارج، آمریکا را ترک می‌کنند، مجازات‌هایی در نظر خواهد گرفت؛ اصل غیرقابل پیش‌بینی بودن یا غافلگیری را در سیاست خارجی دنبال خواهد کرد؛ مذاکره می‌کند اما آمادگی ترک مذاکره را نیز خواهد داشت؛ به هیچ‌عنوان به ایران اجازه نخواهد داد که به سلاح هسته‌ای دست یابد؛ زیر بار قراردادهای تجارت آزاد نخواهد رفت و سعی خواهد کرد با اعضای سازمان نفتا و چین در مورد صورت‌بندی مجدد تجارت میان آن‌ها و آمریکا، در راستای کاهش کسری توازن تجاری میان آمریکا و آن‌ها، مذاکره کند؛ به دزدیده‌شدن شغل‌های آمریکایی پایان می‌دهد.

همان‌گونه که به وضوح مشاهده می‌شود، سخنان ترامپ در حوزه سیاست خارجی عمدتاً مبهم، فاقد انسجام و در بسیاری از موارد، نوعی کلی‌گویی است. با وجود این، می‌توان رشته‌هایی از درون ادعاهای وی را پی گرفت و تلاش کرد با کنار هم گذاشتن آن‌ها، آهنگ احتمالی سیاست خارجی آمریکا را در دوران ریاست جمهوری او و در نتیجه، میزان و حدود تغییر و تداوم در این حوزه را حدس زد. ترامپ بارها اعلام کرده است که آمریکا نباید برای دیگران

هزینه کند و حتی نزدیک‌ترین متحدان این کشور باید سهم عادلانه خویش را در امور مربوط به امنیت و دفاع از خودشان پردازند. این مسئله در دوران اواما هم مطرح بود؛ مقامات دولت اواما بارها به اعضای ناتو هشدار داده‌اند و آن‌ها را تحت فشار قرار داده‌اند، که به تعهد خود در اختصاص دو درصد از تولید ناخالص داخلی خویش در امور دفاعی عمل کنند. همچنین خود اواما چندین مرتبه و به‌ویژه در مصاحبه معروف خویش با مجله آتلانتیک در ماه مارس ۲۰۱۶ اعلام کرد که برخی از متحدان آمریکا، به فکر «سواری معجانی گرفتن» از این کشور هستند و سعی می‌کنند آمریکا را در نقاطی که منفعتی ندارد، درگیر کنند. پس بحثی که ترامپ در این مورد مطرح کرده است، مطلب جدیدی نیست و به کلیت سیاست آمریکا برمی‌گردد. مسئله دیگری که ترامپ بر آن تأکید کرده، این است که مداخله آمریکا در خاورمیانه فاجعه ایجاد کرده است و باید دست از تلاش برای دموکراسی‌سازی در این منطقه برداشت و به فکر ثبات در آن بود.

اواما نیز چنین عقیده‌ای داشته است. اواما در همان سال ۲۰۰۸ که به رئیس‌جمهوری رسید، جنگ در عراق را یک انحراف خطرناک از سوی آمریکا خواند و گفت: «من معتقدم این یک اشتباه بزرگ بود که ما به خودمان اجازه دادیم از جنگ با القاعده و طالبان منحرف شویم و به کشوری حمله کنیم که هیچ‌خطر فوری [برای ما] و نیز هیچ ارتباطی با حملات ۱۱ سپتامبر نداشت». اواما در ۲۴ سپتامبر ۲۰۱۳ در جریان سخنرانی در مجمع عمومی سازمان ملل علناً اعلام کرد که «[تجربه] عراق به

از سوی دولت اوباما و برای اولین بار توسط خانم کلینتون، رقیب ترامپ، مطرح شد، در راستای مقابله با تهدید چین است، یا حداقل این گونه تعبیر شده است. بنابراین، قصد ترامپ برای مقابله با چین مسئله جدیدی در سیاست خارجی آمریکا به شمار نمی آید. البته ممکن است تاکتیک‌ها متفاوت باشد. در مورد روسیه، نباید فراموش کرد که رویکرد از سرگیری<sup>۲</sup> روابط با این کشور را خانم کلینتون در قامت وزیر امور خارجه آمریکا کلید زد و آن دکمه معروف را به عنوان نماد تغییر روابط به آقای لاوروف، وزیر خارجه روسیه، هدیه داد؛ که البته بعد از اقدامات روسیه در اوکراین و سوریه، روابط دو کشور متحول شد.

برخلاف تبلیغاتی که وجود داشته، ترامپ هیچ گاه نگفته که به طور قطعی تنش‌ها با روسیه را به طور کامل از بین می برد، بلکه گفته است که در این راستا تلاش خواهد کرد (پوتین هم چنین موضعی داشته است). بحث‌هایی که در مورد تجلیل ترامپ از شخصیت پوتین مطرح است، دلیل محکمی برای تنش زدایی کامل میان روسیه و آمریکا در شرایط به قدرت رسیدن ترامپ نیست، زیرا در روابط مسکو و واشینگتن بحث تقابل منافع ملی دو طرف مطرح است و مسائل حاضر، به این راحتی قابل حل و فصل نیستند. حتی اگر پوتین به خاطر اثبات دوستی خود با ترامپ از برخی مواضع خود، عقب‌نشینی کند، اما در سیاست خارجی آمریکا تصمیمات در یک روند بروکراتیک گرفته می شود و شخص رئیس جمهور نمی تواند خودمحرانه تصمیم بگیرد و اقدام کند. ضمن اینکه دوستی مقامات ارشد آمریکا و روسیه در دوره جرج بوش نیز وجود داشت، اما به رغم دوستی گرم پوتین و بوش مشکلات روابط آمریکا و روسیه همچنان پابرجا ماند.

اینکه آمریکا به هیچ وجه اجازه نخواهد داد ایران سلاح هسته‌ای بسازد، نیز رویکرد همه دولت‌های آمریکا بوده؛ و اتفاقاً آقای اوباما بیش از هر کس دیگری در این راستا تلاش نموده و به طور جدی، به گفته‌های خویش نیز عمل کرده است. مقابله با نفوذ منطقه‌ای ایران، اجرای سخت گیرانه برجام و مقابله با توان موشکی ایران را کلینتون هم در دوران مبارزات انتخاباتی خود بارها وعده داد. در بحث تجارت آزاد، واقعیت این است که در دهه ۱۹۹۰ هم آمریکایی‌ها ژاپن را مجبور کردند تا در راستای کاهش کسری موازنه تجاری میان دو کشور، صادرات خود به آمریکا را کاهش دهد و اظهارات

ما نشان داد که دموکراسی نمی تواند به سادگی با زور [بر دیگران] تحمیل شود». او در مصاحبه با فریدمن در آگوست ۲۰۱۴ گفت: «مانمی توانیم آنچه را گروه‌های عراقی برای خودشان نمی خواهند، برای آن‌ها انجام دهیم. هر چند نیروی نظامی ما چنان قوی است که در صورت وارد شدن به هر مسئله‌ای، می توانیم آن را در طول یک دوره زمانی حل کنیم، اما برای یک جامعه با قدمت و کارکرد طولانی، مردم خودشان باید تصمیم بگیرند؛ درباره اینکه چگونه با هم زندگی کنند؛ چگونه منافع شان را با هم سازگار نمایند؛ چگونه به توافق برسند. در رابطه با مسائل مختلف مانند فساد، مردم و رهبران شان باید برای ایجاد تغییر مسئولیت پذیر باشند. ما می توانیم به آنها کمک کنیم و در هر مرحله‌ای از این مسیر، شریک آنها باشیم. اما ما نمی توانیم این کارها را برای آن‌ها انجام دهیم».

در رابطه با مهاجران باید گفت که در دوران اوباما تا کنون بیش از دو و نیم میلیون مهاجر غیرقانونی از آمریکا اخراج شده‌اند و صدها هزار نفر از آن‌ها نیز زندانی شده‌اند. پس هیاهوهای ترامپ در این مورد نیز لزوماً نشان از تحولی انقلابی در سیاست آمریکا در این باره نیست. در بحث چین، جالب است بدانیم نیت و تلاش آمریکا برای مهار این کشور، به اوایل دهه ۲۰۰۰ یعنی در آغاز زمامداری دولت نومحافظه کار جرج بوش برمی گردد؛ که البته با وقوع تحولات ۱۱ سپتامبر، اولویت‌های تهدیدات آمریکا تغییر پیدا کرد و چین از تهدید اول برای آمریکا به شریکی در مقابله با تروریسم تبدیل شد. همچنین «چرخش به آسیا»<sup>۱</sup> که

ترامپ در مورد نگرانی از کسری موازنه تجاری آمریکا در برابر برخی کشورهای خارجی، جدید نیست.

تأکید بر اینکه به عنوان رئیس جمهور آمریکا، منافع این کشور را در صدر اولویت خود قرار خواهد داد، نهایت کلی گویی و البته توده گرایی ترامپ است، زیرا همه رؤسای جمهور کشورهای مختلف همواره بر این عمل پافشاری می کنند. اگرچه ممکن است درک از منافع ملی متفاوت باشد؛ چون خود مفهوم منافع ملی محل مناقشه است. در مورد اسد و سوریه هم نمی توان گفت ترامپ سیاست کاملاً متفاوتی دارد. او با ما هم به دلیل ترس از قدرت گرفتن گروه های افراطی، نمی خواهد حکومت اسد دچار فروپاشی شود. در مورد اینکه ترامپ گفته است به شورشیان کمک نمی کند، نیز اولاً: ابهام وجود دارد، در اینکه کدام گروه منظور است؟ ثانیاً: باید منتظر عمل سیاست خارجی ترامپ در این مورد ماند.

همان گونه که مشاهده می شود، به رغم هیاهوهای گسترده، بحث های کلیدی ترامپ در ادامه سیاست خارجی آمریکاست و اگر حواشی تبلیغاتی را نادیده بگیریم، نکات کلیدی مطرح شده توسط وی در همان ریل اصلی سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. مسئله مهم این است که ترامپ مباحث سیاست خارجی خود را به زبان پوپولیستی مطرح کرد و رسانه ها نیز که هدف شان عمدتاً جذب مخاطب بیشتر است، بحث های او را به شکل گسترده ای بازتاب دادند. بنابراین، به نظر نمی رسد تحول اساسی و بنیادینی در سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ اتفاق بیفتد؛ هر چند ممکن است در برخی حوزه ها، تاکتیک های متفاوتی به اجرا گذاشته شود. البته ممکن است در نهایت تغییر تاکتیک ها بر استراتژی نیز تأثیر بگذارد، که در این صورت نیز غالباً در روندی تدریجی این اتفاق خواهد افتاد.

### جمهوری اسلامی ایران و پدیده ترامپ

بررسی و پیش بینی رویکرد سیاست خارجی چنین فردی که هیچ سابقه ای در سیاست نداشته است و سخنان و شعارهایش نیز فراتر از چارچوب های سیاسی شناخته شده در سیاست آمریکاست، کار بسیار دشواری است. ترامپ در طول یک سال که وارد کارزار انتخاباتی ریاست جمهوری آمریکا شده است، نیز هیچ گاه الگو یا رویکرد مشخص و منسجمی در حوزه سیاست خارجی ارائه

نکرده است. همه سخنان و سخنرانی های وی در حوزه سیاست خارجی؛ مبهم، متناقض و پراکنده بوده است و هیچ گونه فهم یا چارچوبی برای پیش بینی رویکرد و اقدامات وی در حوزه سیاست خارجی ارائه نمی کند؛ هر چند خودش منتقد این است که «فهم روشنی از اهداف سیاست خارجی آمریکا وجود ندارد و در سخنرانی های خویش به اینکه آمریکا بعد از جنگ سرد «سیاست خارجی منسجمی نداشته است» انتقاد کرده است. البته این ابهام در مورد سیاست خارجی ترامپ ممکن است بخشی از رویکرد وی در این حوزه باشد. او در سخنرانی ۲۷ آوریل ۲۰۱۶ خود، که از آن به عنوان مانیفست سیاست خارجی دونالد ترامپ یاد شده است، تأکید کرد: «به عنوان یک ملت، باید بیشتر غیرقابل پیش بینی باشیم... باید غیرقابل پیش بینی باشیم... باید از هم اکنون غیرقابل پیش بینی باشیم». ترامپ این نکته را تا کنون چندین مرتبه تکرار کرده است. بر این اساس، نوع برخورد دولت ترامپ با جمهوری اسلامی ایران نیز، به رغم برخی سخنان پراکنده و بدبینانه وی در مورد توافق برجام و سیاست های ایران در منطقه، دارای ابهام است و به صورت دقیق قابل پیش بینی نیست. در چنین شرایطی، این سوال مطرح می شود که ایران چگونه باید با این پدیده ناشناخته و غیرقابل پیش بینی برخورد کند؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت که هنگام برخورد با هر پدیده نوظهور و ناشناخته ای و هر وضعیتی با عدم قطعیت بالایی، در درجه اول، احتیاط و خویشتن داری و پرهیز از قضاوت های شتاب زده، شرط عقل است؛ به ویژه وقتی این پدیده یا وضعیت





داشته باشد، در استفاده از آن برای شناخت بهتر این پدیده نباید تردید کرد. از این طریق حتی شاید بتوان بر دستور کار دولت بعدی آمریکا در رابطه با خود نیز تأثیر گذاشت. روس‌ها اخیراً اعلام کرده‌اند که در دوران مبارزات انتخاباتی آمریکا با افرادی از تیم ترامپ در ارتباط بوده‌اند؛ در آمریکا که بهشت لابی‌هاست، این اقدام غیرمعمول و عجیبی تلقی نمی‌شود. در حال حاضر بسیاری از اینکه بازیگری مانند جمهوری اسلامی ایران به تابلو یا سیل هدف دونالد ترامپ و تیم تندرو اطراف وی تبدیل شود و این گونه شرّ رئیس‌جمهور غیرمتعارف آمریکا را از خود دور کنند، خوشحال خواهند شد. با توجه به روحیه ضدایرانی سیاستمداران حامی ترامپ و کینه‌ها و زخم‌های کهنه در روابط ایران و آمریکا، وقوع چنین سناریویی چندان هم دور از دسترس نیست. از تشکیلات سیاسی آمریکا گرفته، تا رقبا و دشمنان منطقه‌ای ایران مانند عربستان سعودی، اسرائیل و ... و حتی کشورهایی مانند روسیه و چین، که نسبت به اقدامات احتمالی دولت ترامپ علیه خودشان واهمه دارند، همه ممکن است برای دور کردن شرّ ترامپ، هدفی ارزان‌تر از جمهوری اسلامی ایران پیدا نکنند. برای رقبا و دشمنان منطقه‌ای و همچنین گروه‌ها و طیف‌هایی در آمریکا، چنین شرایطی، به معنای مهار ترامپ و ایران، هر دو با هم خواهد بود.

نکنه آخر در مورد برجام است. هر چند طرف ایران در این توافق، تنها آمریکا نیست و شش بازیگر مهم جهانی دیگر نیز در این توافق شریک هستند و به‌رغم اینکه مکانیزم‌هایی برای اجرای این توافق تعریف شده است، ولی هر کدام از طرفین برجام می‌توانند با ایجاد اختلال در روند اجرای آن، مشکلاتی ایجاد کنند؛ بدون اینکه لزوماً به نقض توافق متهم شوند. در اینجا بیشتر بحث نقض «روح توافق» مطرح است، نه الزاماً خود توافق. با توجه به ارزان بودن برخورد با ایران برای ترامپ در سیاست خارجی، دولت جدید آمریکا در راستای جدی نشان دادن خود در افکار عمومی این کشور و نیز در رابطه با خارج، ممکن است چالش‌هایی برای جمهوری اسلامی ایجاد نماید. برجام که در میان آمریکایی‌ها توافق محبوبی نیست، می‌تواند یکی از نقاط ایجاد چالش برای جمهوری اسلامی ایران باشد. در چنین وضعیتی، جمهوری اسلامی ایران نیاز است برنامه دقیق و محاسبه‌شده‌ای داشته باشد و تلاش کند در مرکز توجه دولت جدید آمریکا قرار نگیرد و در همین حال، در راستای گسترش مناسبات خود با

ممکن است کارکردها و پیامدهای جدی و اساسی برای ما به‌دنبال داشته باشد و هر نوع اشتباهی، می‌تواند هزینه‌های سنگینی را ایجاد کند. پس از آن، منطق حکم می‌کند برای شناخت این پدیده یا وضعیت، از زوایای مختلف تلاش شود؛ تا درک گسترده‌تر، عمیق‌تر و دقیق‌تری از واقعیت‌های آن حاصل گردد. در مرحله سوم، سنجش و ارزیابی گزینه‌های مختلف و سپس سناریوسازی باید مد نظر قرار بگیرد.

ترامپ هم‌اکنون مانند فیل در تاریکی است، که هر کسی با تمسک به بخشی از گفته‌های وی، فرضیه‌ای مطرح می‌کند. بخش عمده‌ای از این فرضیه‌ها ممکن است ساخته‌غول‌های رسانه‌ای وابسته به تشکیلات سیاسی آمریکا باشد، که ترامپ با آن‌ها مشکل دارد و شعار «پاک‌سازی این تشکیلات از فساد» را مرتباً تکرار کرده است. شاید این تشکیلات قصد داشته باشد ترامپ را در سیاست خارجی درگیر کند، تا نتواند دستور کار خود را در داخل آمریکا، به‌ویژه بحث‌ها و شعارهایی که در زمان انتخابات مطرح کرد، پیش ببرد. در مجموع، در برخورد با پدیده ترامپ باید احتیاط کرد و در راستای شناخت بیشتر این پدیده و ارزیابی گزینه‌های مختلف و سناریوسازی بر اساس واقعیت‌ها، تلاش نمود. در مرحله شناخت ترامپ نباید صرفاً به بحث‌های رسانه‌ای و حتی تحلیل‌های کارشناسی اکتفا شود، بلکه اگر امکان نزدیک‌شدن به او و تیمی که در اطراف اوست، به‌ویژه کسانی که برای پست‌های سیاست خارجی و امنیت ملی وی مطرح هستند، از راه‌هایی مانند لابی‌گری وجود

همه بازیگرانی که می‌توانند هزینه برخورد با ایران را برای دولت ترامپ بالا ببرند، بکوشد.

علاوه بر این، تجربه مذاکرات هسته‌ای و مذاکرات مربوط به اجرای برجام میان ایران و آمریکا نشان داده است کانال‌های ارتباطی جدیدی که میان دو کشور شکل گرفته است، برای منافع ملی ایران مفید هستند یا حداقل ضرری ندارند و حفظ این کانال‌ها ممکن است در جاهایی مفید واقع شود. در مجموع، اجرای برجام و بهره‌برداری از دستاوردهای آن و فرصت‌های فضای پس‌برجام، نیازمند آرامش و گشایش‌های گسترده‌تر و عمیق‌تر در مناسبات خارجی است. سیاست خارجی مبتنی بر «تعامل سازنده»، رکن مهم پیشبرد منافع ملی در چنین شرایطی است.

### نتیجه‌گیری

ترامپ در تبلیغات انتخاباتی خود نشان داد که رگه یا گرایش پوپولیستی قوی دارد؛ که البته مشخص نیست واقعی و در ذات اوست یا اینکه در راستای سیاست‌های انتخاباتی و با هدف جذب آراء طیف‌ها و گروه‌هایی از رأی‌دهندگان آمریکایی بوده است. با توجه به رسانه‌ای بودن دونالد ترامپ و اینکه وی فردی بوده که در تلویزیون برای مردم سرگرمی ایجاد می‌کرده است، می‌توان گفت وی نیز مانند رونالد ریگان، که در اصل بازیگر سینما بود، بخشی از آن تجربه و شخصیت به اصطلاح «شومنی»<sup>۱</sup> را با خود به عرصه سیاست آورده است و حرکت‌های پوپولیستی او از این مسئله سرچشمه می‌گیرد. تجربه ریگان نشان می‌دهد وقتی ترامپ در جایگاه رئیس‌جمهوری قرار گرفت، این جنبه از شخصیت وی در مقام رئیس‌جمهور تضعیف خواهد شد و کم‌کم تبدیل به سیاستمداری می‌شود که مراقب سخنان، حرکات و رفتار خود خواهد بود؛ همچنان که بعد از پایان انتخابات و مشخص شدن نتیجه انتخابات، مشاهده شد که تغییری اساسی در رفتار و گفتار وی رخ داده است. به هر حال، به نظر می‌رسد ترامپ مسائل سیاست خارجی را در پوششی پوپولیستی مطرح کرده است و در اصل، نکات و ایده‌های کلیدی مد نظر او در ریل اصلی سیاست خارجی آمریکا قرار دارد. بنابراین، به نظر می‌رسد در سیاست خارجی آمریکا در دوران ترامپ، غلبه با تداوم باشد و نه تغییر. البته در سطح تاکتیکی، ممکن است تحولاتی رخ دهد؛ که این

نیز طبیعی است و البته ممکن است تغییرات تاکتیکی بر استراتژی‌ها تأثیر بگذارند؛ که در این صورت نیز تحول تدریجی خواهد بود و بنیادین و انقلابی نخواهد بود. یک قدرت بزرگ در جایگاهی که هم‌اکنون ایالات متحده در نظام بین‌الملل قرار دارد، بسیار بعید است در سیاست خارجی انقلابی عمل کند؛ چون چنین چیزی می‌تواند پیامدهای ویران‌گری برای آن در پی داشته باشد.

به نظر می‌رسد برخورد جمهوری اسلامی ایران با پدیده ترامپ، باید در قالب احتیاط و سیاست صبر و انتظار به پیش رود. بهترین گزینه این است که ایران فعلاً مواضع محتاطانه‌تری نسبت به پدیده ترامپ در پیش بگیرد؛ و این شرط عقل است که راجع به پدیده‌های ناشناخته و با عدم قطعیت بالا، احتیاط و دوراندیشی محور برخورد باشد. همچنین با توجه به اینکه بسیاری به دنبال آنند که جمهوری اسلامی ایران به سیل هدف دولت ترامپ در سیاست خارجی تبدیل شود، بهتر است تلاش شود از قرار گرفتن در مرکز توجه سیاست خارجی دولت جدید آمریکا پرهیز شود. ایران به شدت نیازمند بازسازی توان اقتصادی خود و شکستن فضای ایران‌هراسی در پس‌برجام است و در این مورد نیاز است عقلایی، هوشمندانه و بسیار ظریف گام‌ها برداشته شود. می‌توان تهدیدات چالش ترامپ را به فرصت تبدیل کرد؛ فقط کافی است در این راستا به دیپلماسی و به‌ویژه رویکرد «تعامل سازنده»، البته در سطحی گسترده‌تر و عمیق‌تر، فرصت داده شود.

1. Showman